

هو العليم

حکمت و علت تشریح احکام و دستورات دینی

شرح حدیث عنوان بصری - تکلیف و تشریح - جلسہ

۸۵

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق عليه السّلام در حدیث عنوان بصری

فرمودند: که عبد باید اشتغالش به اوامر و نواهی

پروردگار باشد. یعنی تمام دایره‌ی فعالیت او را

همین مسأله اشتغال به اطاعت اوامر و نواهی الهی

تشکیل بدهد، و از این محدوده پا را فراتر نگذارد و

به دلخواه و سلیقه‌ی خود کم یا زیاد نکند. و در

وهله‌ی اوّل قبل از اینکه دواعی نفسانی بتواند در

مسیر تفکر او خللی ایجاد کند و قبل از اینکه دواعی

نفسانی و خارجی آن خلل و فرج ذهن او را در انجام

یک کاری بگیرد، قبل از این مرتبه، فکر و ذهن خود

را متوجه اوامر و نواهی پروردگار کند که او چه

می‌خواهد؟ او چه انتظاری در این مورد دارد؛ او چه

توقّعی در این مسأله از ما دارد؟

راجع به این فقره عرض شد که فقره‌ی بسیار پر محتوایی است، مانند سائر فقرات، و در ابعاد مختلف این فقره می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد در جلسه‌ی گذشته راجع به این مسأله صحبت شد که نیاز انسان به اطاعت از اوامر پروردگار چیست؟

مسأله‌ای مطرح شد بر اینکه امروزه برداشت مردم از مسائل عبادات و تکالیف یک برداشت تقلیدی و تعبدی است. یعنی خدای متعال انسانهایی را که خلق کرده است آنها را ملزم کرده بر اینکه بر طبق مسائلی که از طرف افرادی مانند خود آنها در کیفیت تفکر و در انتخاب طریق از آنها تعبداً و بدون دلیل مطالبی را قبول کنند.

طبعاً پذیرش این مطالب برای بسیاری مشکل می‌نماید. لذا در مقام ردّ و رفض این مسأله، اینطور مطرح می‌کند که: این مسائل مربوط به گذشته است؛ امروزه فکر و عقل بواسطه‌ی ترقّیات و رشدی که کرده می‌تواند راههای بهتر و ایده‌ها و مبانی بهتری را نسبت به آن چه که قبلاً مطرح شده مطرح

کند. بنابراین هیچ الزامی بر تعهد و قبول مطالبی که در گذشته بیان شده نیست و به چه دلیل انسان باید یک سری مطالبی را طوطی‌وار بپذیرد؟ به چه دلیل انسان باید خود را مقید کند که آنچه را که در هزار و چهارصد سال پیش بر یک پیغمبری آن هم در یک کشور دیگری نازل شده است این را ما بعد از هزار و چهارصد سال قبول کنیم؟ بالاخره هزار و چهارصد سال گذشته، از مسائل تغییرات مختلفی دیده شده، انسانها دارای افکار مختلفی شدند، رشد و شکوفائی علمی بطور محسوسی امروزه مطالب گذشته را دستخوش تغییرات جدی قرار داده است. طبعاً در این زمینه مسائل اعتقادی هم از این تغییر و تحولات نمی‌تواند مستثنی باشد.

اینها مطالبی است که خُب طبعاً راجع به تبعیت بدون قید و شرط انسان از اوامر و نواهی پیامبران امروزه مطرح است. و بعضی‌ها به عنوان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر در صدد توجیه و تجمیل و ظاهرسازی مناسب برای این احکام و نواهی و دستورات پروردگار برآمدند و تمام این احکام و نواهی را تا جائی که توان بیان آنها اجازه می‌دهد نه

توان علمی چون علمی که در کار نیست! اینها همه ناشی از جهل است؛ کسی که عالم باشد، به مسائل بطور دیگری نگاه می‌کند. تا جائی که به عبارت دیگر جهل آنها قدرت و توان دارد این احکام و مسائل را با ادله‌ی ظاهری و مادی توجیه کردند مثلاً در بیان وضو که چرا باید وضو دو مرتبه دستها شسته بشود تا آرنج یا مسح سر و پا و اینها واقع بشود؟ می‌گویند که چون بالاخره صورت بیرون است و گرد و خاک می‌خورد و همینطور دستها و آرنجها و سر و پا لذا بایستی که اینها را بشوید.

خب طبعاً این مطالب، مطالب بسیار سخیفی است! اولاً اینطور نیست که دستها بیرون باشد و سایر مواضع اینطور نیست که محلّ برای آنچه را که مطرح می‌شود قرار بگیرد، و بین شستن و بین مسح کردن هم اینها نتوانستند فرق بگذارند. مسأله‌ی نظافت و تنظیف بدن مطلب دیگری است مسأله‌ی وضو و کیفیت شستن و مسح کردن مسأله‌ی دیگری است و اینها نباید با هم خلط بشود.

یا در مورد اعمال حجّ، انفاقات و سایر عبادات.

صبح چرا نماز دو رکعت است؟ به خاطر اینکه انسان خسته است و چون از خواب برمی‌خیزد خداوند ارفاق کرده و به جای چهار رکعت دو رکعت گفته! اینها مطالبی است که شنیده می‌شود در کتب هم می‌نویسند. عرض کردم که اینها همه ناشی از جهل است نه ناشی از علم.

یک روز حالا از باب تفنّن یکی از دوستان، خدا حفظش کند بسیار از رفقای سابق و قدیمی ماست با مرحوم آقا یک مسافرتی کرده بودند مرحوم آقا صحبت کرده بودند راجع به یک قضیه خیلی معجب بود برای دوستان وقتی که آمده بودند پائین در حیاط در همان سفر یکی می‌آید پیش ایشان می‌گوید آقا خیلی شما به این علمتان ننازیدها! خیلی خلاصه چیز نکنید! خیال نکنید شما علمتان چیه و چیه... به هر اندازه که شما علم دارید جهل ما ده برابر آن است. خیلی به علمتان ننازید. اگر قرار بر کثرت است مال ما بیشتر است منتهی از ناحیه‌ی جهل. این بزرگواران هم ظاهراً جهلشان خیلی زیاد است نه علم آنها. چون علم در وادی دیگری سیر می‌کند.

علم عبارت است از ادراک واقع و حقائق و نه

پرداختن به یک سری بافتنی‌ها و مسائلِ من‌درآری و از پیش خود مطرح کردن که هیچ ارتباطی با واقع ندارد.

در هفته گذشته عرض شد که انسان با چه دید باید به تکالیف نگاه کند و نسبت به احکامی که پروردگار توسط انبیاء علیهم‌السلام نازل کرده است باید با چه دیدی نسبت به آنها توجه کند که چنانچه این توجه صحیح بشود، اولاً در فکر تحوّل جدّی نسبت به متابعت انسان بوجود می‌آورد و در رتبه دوّم تحوّل در افعال و کیفیت گفتار و تصوّرات انسان ایجاد می‌کند.

خدای متعال در قرآن کریم راجع به افرادی که اینها هدایت و یا شقاوت پیدا می‌کنند مطلب را خیلی صریح بیان می‌کند راجع به دسته‌ای که از جمله‌ی اشقیاء هستند می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ** یونس، ۷ **أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** یونس، ۸

آن کسانی که امید لقاء ما را ندارند، در دل رسیدن به ما را قرار نمی‌دهند، در نفس خود وصول به مقام

امن و حریم ما را مدّ نظر ندارند، طبعاً اینها افرادی هستند که با همین زندگی دنیا راضی هستند. یعنی صرفاً آمدن در این دنیا و پرداختن به مسائل دنیا کسب و کار و رسیدن به لذّات و استفاده از منافع و مصالح شخصی و همین. غیر از این مطلب دیگری را مدّ نظر ندارند. خب طبعاً نتیجه‌ای که مترتب می‌شود این است که **أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اینها جایگاهشان در آتش است. و این جایگاه در آتش به واسطه اکتساب کارهائی است که انجام می‌دهند نه اینکه ما از پیش خودمان این عمل را انجام بدهیم. حالا که آنها امید لقاء ما را ندارند ما هم پدر آنها را در می‌آوریم، حالا که آنها امید لقاء ما و رسیدن به مرضای ما را ندارند ما هم می‌آئیم از روی غرض و عناد و دشمنی آنها را در یک همچین وضعیتی قرار می‌دهیم، حالا که آنها نمی‌خواهند بیایند ما هم تلافی می‌کنیم!!

چرا اینطور هست؟ چرا خدای متعال می‌فرماید:

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؟ به جهت این است که خدای متعال که (با کسی) حقد و کینه ندارد. خدای متعال که با کسی مسأله‌ای ندارد. مسائلِ حقد و کینه و

حساب و کتاب، مال بشر روی زمین است، مال انسانهائی است که این انسانها در نفس هستند و مسائل را از دیدگاه نفس نگاه می‌کنند.

می‌خواهد به یک مقامی برسد می‌بیند آن شخص آمد کارهائی را انجام داد و رو دست این زد و او رسید، کینه‌ی او در دل او پرورش پیدا می‌کند. در مقام برمی‌آید. شروع می‌کند مسائلی را بوجود آوردن. می‌خواهد به فلان منفعت برسد می‌بیند شخصی آمد از گرد راه و آن منفعت و آن مصلحت را برای خود برداشت، برای مقابله‌ی با او در مقام برمی‌آید. مطلبی را از دست می‌دهد بر انجام او غصه می‌خورد و ناراحتی او را وادار می‌کند برای اینکه در مقام بربیاید.

تمام اینها و آنچه را که ما فعلاً در جوامع بشری مشاهده می‌کنیم همه از همین قبیل است. یعنی ارتباطات بر اساس حبّ و بغضهای نفسانی است. در این دنیا کسی برای خاطر خدا حبّ و بغض ندارد. در این دنیائی که ما داریم مشاهده می‌کنیم به خاطر خدا و جدای از مسائل نفسانی، کسی با کسی

ارتباط ندارد؛ چون او به من آن روز سلام کرد امروز من هم به او سلام می‌کنم. چون در فلان مجلس او جلوی من بلند نشد من هم در این مجلس برای او بلند نمی‌شوم. چون در آن وقت من به او مراجعه کردم و مراجعه مرا بی‌پاسخ گذاشت امروز که او به من نیازمند است من هم پاسخ او را نمی‌دهم. این چون چونها همین است که می‌بینیم در دنیای امروز دارد دنیا را می‌گرداند.

پس دنیای امروز بر اساس جهل حرکت می‌کند نه بر اساس منطق. چند نفر را شما در همین ایران سراغ دارید که اگر یک روز به آنها بی‌احترامی کردید روز دوّم با آغوش باز از شما استقبال کند چند نفر؟ بیاید به من نشان بدهید. چند نفر را ما سراغ داریم که اینها حرکتشان، رفت و آمدشان جدای از ارتباطات نفسانی باشد چند نفر را سراغ دارید؟ چند نفر را ما می‌شناسیم؟ چند نفر را می‌شناسیم که در کارها و اعمال خودشان این کلام امام صادق علیه‌السّلام را قبل از آنکه به مسائل نفسانی مطلب گرفتار بشود مورد عمل قرار می‌دهند. قبل از اینکه در دایره‌ی نفس این قضیه بگنجد، این را مورد عمل

قرار می‌دهند؟ چند نفر؟ خب واقعاً ...

من یک مرتبه یادم است نمی‌دانم خدمت رفقا
گفتم یا نه، تقریباً حدود بیست سال پیش بود یکی
دو سال بعد از انقلاب بود من در یکی از شهرستانها
ماه رمضان منبر می‌رفتم در یکی از شهرستانهای
شمال راجع به کیفیت ترتیب مسائل نفسانی و عدم
ترتیب آن بر مسائل الهی صحبت می‌کردم در آن روز
این مطلب را گفتم. گفتم که: همه‌ی ما شنیدیم این
مطلب را که البته در آن زمان مرحوم آقای خمینی
حیات داشتند ایشان گفتند که: از افرادی که
مسئولیت مملکت و مسائل سیاسی را دارند هر کسی
خود را اهل برای این منصب نمی‌داند از مقام خود
شرعاً باید استعفا بدهد. یک هم چنین مطلبی را
ایشان فرموده بودند و یا اینکه حتی: شخص دیگری
را لایق‌تر از خود بداند نسبت به این موقعیت و
نسبت به این مقام. ظاهراً این قضیه به افراد و
نمایندگان مجلس القا شده بود اما خب منظور و نظر
ایشان عام بود همه افرادی که خب به هر صورت
مسئولیت و پستی به هر نحوی داشته باشند، اینها

شرعاً باید کنار بروند و آن مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنند. از این قضیه تقریباً مدتی گذشته بود شاید یکی دوسالی از این مسأله گذشته، در آن روز که من صحبت می‌کردم گفتم آقایانی که در اینجا هستند سؤال می‌کنم، آیا از آن زمان تا الان چند نفر را شما سراغ دارید؛ چه از نمایندگان مجلس؛ چه از وزرا؛ چه از وکلا؛ چه از مدیران و سایر افرادی که به هر نحوی مقامی دارند، که اینها با وجود اینکه دیگران را از خودشان در این موقع لایق‌تر دیدند آمدند استعفا کردند؟ یکی بلند شود به من بگوید نشان بدهد، آقا من سراغ دارم فلان وزیر آمده اعلام کرده ایهاالناس راجع به این منصبی که من دارم فلان شخص از من لایق‌تر است و او را انتخاب کنید چندتا، تا به حال بوده؟

آیا همه‌ی اینها اگر بگوییم که تک تک اینها خود را از همه‌ی این افراد شصت میلیون جمعیت ایران نسبت به موقعیت خودشان بالاتر می‌دانند که باید چه عرض کنم ... بگوییم خب این دیگر واویلاست و مسأله به نحو دیگری بررسی می‌شود. این که قطعاً نیست این مسأله و هر کسی در فکر و نفس و باطن

خودش که: **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** القيامة، ۱۴

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ القيامة، ۱۵

انسان نسبت به خودش از همه واردتر است. من از شما بهتر می دانم که در درون من چه می گذرد و نقائص خودم را از شما بهتر می دانم. شما از من ظاهر آراسته‌ای می بینید؛ انتصاب به مرحوم آقا و خب اینکه دیگر خیلی ... دیگر بالاتر از این دیگر نمی شود. از آن طرف هم خب این ظاهر و مدعی تبلیغ و ارشاد رسول خدا و طبعاً این وضعیت و اینها. دیگر هیچ نقطه‌ی خللی، هیچ نقطه‌ی نقصانی، هیچ مسأله‌ای دیگر در وجود مبارک مشاهده نمی شود. خب این چیزی است که نظر لطف رفقا است نسبت به بنده. اما خود من در آن خلوت خودم خب نیاز به خلوت هم حتی ندارد حتی همین جا هم که نشستیم معلوم است که واویلا است

ظاهرش چون گور کافر پر حُلل *** باطنش قهر

خدای عزوجل^۱

^۱ دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا:

ظاهرش چون گور کافر پر حُلل *** و ز درون،

این زبان حال ماست حالا هر شخصی در باطن و تفکر و مخیله‌ی خودش می‌تواند مسائل خودش را بهتر از دیگران بررسی کند. شما هم همینطور، شما هم در باطن و نفس خودتان بهتر اطلاع دارید تا من نسبت به شما.

حالا با توجه به این قضیه آیا افرادی که تصدی و مسئولیت یک جایی را دارند واقعاً، واقعاً در دل و ضمیر خودشان و در آن خلوت و تنهایی خودشان، خودشان را از همه‌ی افراد محق‌تر می‌دانند؟ واقعاً اینطور است؟ که اینطور نیست. اگر نیست پس ایشان که گفتند: شرعاً جایز نیست در پست خودشان باقی بمانند ببینید چه واویلائی هست!

خب پس بنابراین ما آنچه را که می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم این است که وضعیت و ارتباط انسان با پروردگار باید به چه کیفیتی باشد؟

خدای متعال در اینجا می‌خواهد بگوید من بشر نیستم من حبّ و بغض ندارم من اصلاً نفس ندارم

قهر خدا عزّ و جلّ

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۲۰: هم چو گور کافر بیرون حلق، اندرون قهر خدا عزّ و جلّ

من نسبت به شخص کینه ندارم، من نسبت به افراد
انتساب ندارم. برای من همه‌ی افراد یکسان هستند.
کدامیک از این مخلوقات پروردگار در خلقت خود
اراده و اختیار و دستی داشته؟ از افراد عادی بشر تا
رسول خدا که أشرف کائنات است اگر ما در نظر
بگیریم خود رسول خدا در خلقت خود اختیاری
نداشته، هیچ اختیار نداشته. رسول خدا به همان
مقدار در خلقت خود محکوم اراده و تقدیر پروردگار
بوده که یک پشه‌ای که حرکت می‌کند، یک
مورچه‌ای که در روی زمین راه می‌رود، هر دوی اینها
به یک مقدار نسبت به این امر در یک کفه قرار دارند.
همانطوری که یک مورچه به این کوچکی و به این
صِغَر هیچ اختیاری در خلقت خودش نداشته و تمام
مسائلی را که برای این حیوان کوچک و ذره‌ی
کوچک و سلول کوچک، برای خلقت او بوجود آمده
است مستند به عوالم ربوبی است و مستند به علل و
اسباب ربوبی است، رسول خدا هم به همان مقدار
هیچگونه دخالتی به اندازه‌ی یک ذره نسبت به وجود
خودش نداشته و از این نقطه‌ی نظر صِفَرِ محض

است.

پس بنابراین خدای متعال آن اراده و عنایت او نسبت به همه‌ی مخلوقات یکسان است، هیچ تفاوتی ندارد. نسبت به همه به یک نحوه است، هیچگونه فرقی ندارد. در اینجا اشخاص و افراد انتخاب کننده هستند و راه را خودشان با اختیار خودشان انتخاب می‌کنند و اختیار می‌کنند.

مطالب برای همه گفته می‌شود مسائل برای همه مطرح می‌شود یک شخص می‌آید این راه را انتخاب می‌کند یکی می‌آید این راه را انتخاب می‌کند. برای انسان خدا دو رفیق قرار می‌دهد یک رفیقی که انسان را به هدایت به ایمان به تقوا سوق بدهد یک رفیقی که انسان را به دنیا به شهوات به لذات به بی‌دینی سوق بدهد انسان در انتخاب این دو رفیق آزاد است. بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند. این مسأله این است، راه برای همه بیان شده است. بعضی‌ها اینطرف و بعضی‌ها اینطرف. آن می‌شود رسول خدا، آن می‌شود معاویه بن ابوسفیان. در جلسات گذشته عرض کردم که معاویه با امیرالمؤمنین فرقی این بود که هر دو فکر داشتند هر

دو عقل داشتند آن عقل را در امور الهی بکار زد، شد
علی بن ابی طالب. آن عقل را در شیطنت بکار زد، شد
معاویة بن ابی سفیان. معاویة که از اول معاویة نبود و
خیال هم نکنید که اصلاً بطور کلی این ادراک و فهم
واقع از دریچهی دل او بیرون شده بود. نه اینطور
نبود. بسیاری از افراد که از کوفه یا مدینه می آمدند
پیش معاویة، من جمله صعصعة بن صوحان که آمد
پیش معاویة من جمله حجر بن عدی که آمد من جمله
بعضی از زنها که آمدند برای بعضی از مسائل پیش
معاویة و صحبت بکنند وقتی که از امیرالمؤمنین
صحبت می شد و آنها خاطرات امیرالمؤمنین را برای
معاویة بیان می کردند اشک از چشمان او می آمد
دروغ هم نمی آمد، یعنی واقعاً متأثر می شد.

همین مأمون، مأمون ملعون، کشنده امام رضا
علیه السلام، تا سالها بعد هر وقت ذکری از امام رضا
در جلوی او می آمد این اشک از چشمانش می آمد،
تظاهر هم نمی خواست بکند. اینطور نبوده که اینها
بطور کلی تبدیل به سنگ و چوب و آهن شده باشند
و اصلاً تفکر و احساس ... نخیر اینطور نبود. بالاخره

اینها هم بشر بودند، منتهی در همان موقع خب داری
گریه می کنی! داری گریه می کنی، خب چرا الان حق
را به فرزندش محمد بن علی الجواد نمی دهی؟ خب
می دانی که فرزندش الان هست این را که می دانی،
در می آید چه می گوید؟ می گوید الملک عقیم!
سلطنت پدر مادر و انتساب نمی شناسد. هر کسی بر
سلطنت غلبه پیدا کرد دیگر هیچ کس در اینجا مدّ
نظر نیست فرزندش هم باشد او را از میدان
برمی دارد. مگر پادشاهها این کار را نمی کردند؟
فرزندانشان را مگر کور نمی کردند؟ مگر اعدام
نمی کردند؟ مگر از بین نمی بردند؟ چرا؟ به صرف
تخیل اینکه یک وقت این فرزند آن حکومت را
بگیرد چشم آن را کور می کردند. اعدام می کردند، از
بین می بردند، جرمش بیشتر بود اعدامش می کردند.
و همینطور هم هست می بینیم دیگر، در دنیا می بینیم
چه خبر است. این یک روشی است که بوده.

نفس وقتی که بیاید غالب بشود بر قوای عقلانی
و عواطف الهی انسان، همینگونه اعمال را انجام
می دهد. و این سابق و اول ندارد. آنهایی که
می گویند: انسان رشد کرده! کجایش رشد کرده؟ آیا

دیگر این مسائل برجیده شده؟ آیا بعد از هزار و چهارصد سال دیگر ما اثری از مسائل گذشته نمی‌بینیم؟ نخیر! خیلی هم بیشتر می‌بینیم. از این نقطه‌ی نظر باید بگوییم متأسفانه نه تنها ما رشد نکردیم بلکه خیلی در حضيض و ذلت و نزول قرار گرفتیم. باز هم آنها! و این مطلب در همه‌ی افراد در همه‌ی انسانها وجود دارد. یعنی با اختیار مطلب بدست می‌آید نه با غیر اختیار، یک روز در یک جلسه‌ای مرحوم آقا راجع به این قضیه صحبت می‌کردند و راجع به این مطلب که ابتلائی که برای انسان پیش می‌آید مانند امراض و سایر ابتلائیات غیر اختیاری که پیش می‌آید ایشان می‌فرمودند: خیلی‌ها خیال می‌کنند این ابتلائیات باعث ترقی انسان است این ابتلائیات باعث رشد طولی انسان است این امراض باعث رشد طولی انسان است؛ حقایق را برای انسان باز می‌کند، انسان را از نقطه‌ی نظر طولی به خدای متعال نزدیک می‌کند. ایشان بیانشان این بود: این ابتلائیات و این امراض باعث تنظیف انسان است، باعث تصحیح انسان است، نه باعث ترقی و

رشد. یعنی کدورتها و زنگارهایی که بواسطه گناهان برای انسان پیدا می‌شود و قلب را خسته می‌کند و پوششی بر دور قلب ایجاد می‌کند این زنگار و این پوشش، آن احساس کدورت، آن احساس سنگینی، آن احساس ماندن و در جا زدن بواسطه‌ی این ابتلائات و بواسطه‌ی این امراض تصحیح می‌شود راجع به این مسأله خب روایاتی هم داریم. اما رشد و ترقّی‌ای که برای افراد پیدا می‌شود این رشد و این ترقّی فقط و فقط بواسطه‌ی اکتساب امور اختیاری و ارادی است. یعنی تا انسان به انجام امور اختیاری و ارادی نپردازد رشد طولی برای او پیدا نخواهد شد. این رشد طولی مربوط به کسب و اکتساب است.

در آیه بعد می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا**

**الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** یونس، ۹ آن کسانی که ایمان

بیاورند و عمل صالح هم انجام بدهند.

صرف ایمان کافی نیست. همین قدر اعتقاد

داشتن فایده ندارد، انسان اعتقاد داشته باشد و عمل نکند در واقع اعتقاد ندارد خودش را گول زده.

خدای متعال هدایتی که اینها را می‌کند بواسطه‌ی

ایمان آنهاست یعنی به هر مقدار که ایمان در دل آنها رسوخ کرده باشد به همان اندازه اینها رشد دارند. برویم ایمان خودمان را درست کنیم، برویم ایمان خود را تصحیح کنیم. برویم ایمان خود را آنطوری که فرموده‌اند قرار بدهیم. این مسأله مسأله‌ی مهم است. هدایت بواسطه‌ی ایمان اینهاست به همان مقدار که نور ایمان در دل روشن شده است به همان مقدار هدایت وجود دارد. و هر چه کمتر باشد به همان مقدار نصیب کمتر خواهد شد.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما رضوان اللّ ه علیه بودند میزان ایمان آنها و تفکر آنها به ایشان دارای مراتب مختلفی بود. یک کسی ایشان را فقط به عنوان یک عالم قبول داشت؛ عالمی که ممکن است اشتباه کند در فتاوی خودش، در مسائل خودش، در اظهارنظرهای خودش ممکن هم هست مطلب او صحیح باشد، تفاوتی از نقطه‌ی نظر تفکرات و از نقطه‌ی نظر اعتقادات و مبانی با سایر افراد برای او وجود ندارد. خب طبعاً این شخص از نقطه‌ی نظر ارتباطات محدوده‌ی ارتباطات خود را بر

همین سطح و بر همین مرتبه قرار می‌داد. خب دیگر اینجا جای حرف شنوی و اطاعت و اینها معنا ندارد. خب شخصی است مانند دیگران، درس خوانده، فاضل است، عالم است، مجتهد است، همچون دیگران که دارای خصوصیات و ضوابط اخلاقی هستند. خب این شخص هم همانطور است چطور اینکه خب این مطلب را ما در خیلی‌ها می‌بینیم. امروزه بسیاری هستند از افراد، دارای مراتب علمی و فضل اما از نقطه‌ی نظر ارتباطات هیچگونه تعهدی و تقبلی و التزامی نسبت به مطالب آنها وجود ندارد. خب بسیار آدم‌های خوبی هستند بسیار خب، برای خودشان. مطلبی را انسان از آنها اگر خوب باشد و بشنود می‌پذیرد نباشد خب نمی‌شنود بر حسب آن فکر و بر حسب سلیقه‌ی خود اینها یک مرتبه بودند. افراد دیگری بودند یک قدری از این بالاتر. ایشان را نسبت به معارف، فرد دارای تذکیه‌ای می‌دانستند، دارای تهذیبی می‌دانستند، دارای خصوصیات اخلاقی می‌دانستند، ولی در همین حد، دیگر بیش از این نسبت به ایشان مطلب دیگری را معتقد نبودند. خب اینها احترامی می‌گذاشتند و بطور

کلی خب یک نوع خصوصیتی را برای ایشان در قبال سایر افرادی که می‌دیدند در نظر می‌گرفتند.

دسته‌ای دیگری بودند در ارتباط با ایشان اینکه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم برای این جهت است که ما وضعیت خود را در ارتباط با اوامر و نواهی الهی مشخص کنیم که در چه مرتبه‌ای هستیم؟ و تا کجا نسبت به مسأله پیشرفت کردیم و بدانیم موقعیت و مرتبه‌ی خود را. این خیلی مسأله، مسأله‌ی مهمی است. یعنی می‌خواهم اینطور خدمتتان بگویم که مرحوم پدر ما بواسطه‌ی خصوصیتی که داشتند... خب مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه گرچه استاد ایشان بودند اما فقط در قسمت عرفانی و ادراک حقائق از دریچه‌ی عرفان و سلوک نفسانی و قلبی و سرّی با ایشان در ارتباط بودند. ایشان شخص سیاستمداری نبود ایشان شخص فقهی نبود. ایشان شخص مفسّر و مورّخی نبود. ایشان در مسائل اجتماعی نبود شخصی بود کاسب و برای خودش کسب می‌کرد و بعد هم خب این مطالب برای او منکشف می‌شود و تبدیل به یک

استاد مبرز اخلاقی و عرفانی می شود. اما مرحوم پدر ما در مسائل مختلف، ایشان واجد این خصوصیات و بروزات و ظهورات بودند. اولاً از نقطه‌ی نظر فقهی به اعتقاد بنده ایشان اعلم علمای عصر خود در زمینه‌ی فقهی بودند، در زمینه‌ی تفسیر در مسائل تفسیری صاحب نظر بودند؛ اینکه عرض می‌کنم صاحب نظر، اهل فنّ می‌دانند که مسائل تفسیر قرآن به این آسانی نیست که هر که قلم بردارد و معنایش را بنویسد! الآن بیش از دویست تفسیر قرآن از تشیع و تسنن وجود دارد یا بیش از دویست تفسیر وجود دارد وقتی که انسان اینها را مطالعه می‌کند متوجه مطالب و محتوای آنها می‌شود. شخصی می‌تواند این ادعا را بکند که مثل علامه طباطبائی رضوان اللّٰه علیه باشد ایشان در مسائل تفسیر قرآن صاحب نظر بودند یعنی به محتوای آیات رسیده بودند. این مطلب است. و بنده غیر از یک یا دو نفر دیگر از مفسرین را سراغ ندارم که به این مسائل رسیده باشد. تمام تفاسیر، همه اینها ترجمه است، آن هم ترجمه‌هایی که در ذهن و در فکر و ... شخص بر اثر انتخاب و اختیارِ سلیقه، این مسائل قرار دارد.

صاحب نظر بودن یعنی صاحب رأی بودن؛ وارد شدن به مطلب. این، این مسأله است. در مسائل اصولی ایشان صاحب نظر بودند. در مسائل فلسفی خوب مطالبی که ایشان مطرح می کردند از نقطه‌ی نظر ادله و براهین فلسفی مسائلی بود که جای دقت داشت یعنی صرفاً یک مدرّس نبودند، مدرّس زیاد است.

صاحب نظر بودن یک مطلب دیگری است، با توجه به همه‌ی اینها ...، در مسائل سیاسی، در مسائل سیاسی ... نمی دانم این مطلب را خدمتتان عرض کرده بودم در سالها قبل در یک جلسه‌ای که من سراغ دارم، بعد از انقلاب سنه چهل و دو ما در یک سفری من آن موقع سنم حدود هفت سال یا هشت سال بود در سفری که تابستان بعد از سنه چهل و دو به اتفاق مرحوم آقا ما مشرف شدیم به مشهد مقدّس، در جلسه‌ی سیاسی که در آنجا عده‌ای از دوستان سابق ایشان من جمله مرحوم شهید مطهری حضور داشتند و افراد سیاسی آن زمان که به ده پانزده نفر بالغ می شدند در آنجا بودند بعد از ختم جلسه

چند نفر از سیاسیون آن موقع ادعا کردند که: تنها فردی که در روحانیت می‌شود به مبانی سیاسی او توجه کرد آقای آقا سید محمد حسین است.

این چیزی که من از آن موقع یادم است و الان آنها حیات دارند یعنی در قضایای سیاسی ایشان صاحب نظر بودند آن وقت این شخص طبعاً در بروزات و ظهورات مختلف با افراد مختلف نموده‌های مختلفی دارد هر شخصی یک برداشتی دارد. هر شخصی یک نگرشی دارد و همین مطلب هم بوده‌ها. بعد از انقلاب، ایشان صرف نظر از آن دیدگاه خودشان که ما معتقد به این دیدگاه بودیم و اشراف خودشان نسبت به گذشته و آینده و مطالبی که از آینده‌ی انقلاب به بنده فرمودند که بعضی انجام شده و بعضی از آن هنوز انجام نشده و بنده نمی‌گویم. صرف نظر از اینها آن جنبه‌ی سیاسی مسأله را وقتی که بررسی می‌کردند من فقط تأسف می‌خوردم چرا یک همچین موجودی کنار است؟ چرا یک همچین شخصیتی نباید آنچه که باید و شاید از او استفاده بشود. رفقا می‌دانند ایشان برای اینکه نظرات خودشان را مطرح کنند از هیچ کوششی

فرو گذار نکردند. این مطالب هم به نظر می‌رسد من گفته باشم قبلاً. البته یک شرح بیشتری را بعداً احتمال دارد در نوشتار خودم بیاورم. فقط من تأسف می‌خوردم، نسبت به مسائل مختلف؛ باید اینجور باشد؛ باید اینجور باشد الان باید این کار انجام بشود؛ الان نباید این کار انجام بشود. و دقیقاً تمام آنچه را که گفتند والل‌العظیم قسم می‌خورم تمام آنچه را گفتند ذره به ذره اش انجام شد، و انجام خواهد شد؛ ذره به ذره او، دقیق نه بطور کلی! خب این یک دیدگاه عرفانی است که همراه با آن، بینش سیاسی است که آن انجام می‌شود.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما بودند همانطوری که عرض کردیم دارای مراتب مختلفی بودند. بعضی‌ها خب آن معاندین را کنار بگذاریم که چه نحوه با ایشان برخورد کردند و جای بحث این مسائل نیست آن افرادی که با ایشان حسن نظر داشتند از این قبیل بودند. بعضی‌ها ایشان را یک قدری بالاتر از این می‌دانستند. یعنی اطاعت از ایشان را در خارج از محدوده‌ی عقلانی و خارج از

محدوده‌ی منطقی ساخته‌ی خود و پرداخته خود می‌دیدند. من با بسیاری از این افراد مثلاً صحبت می‌کردم یعنی اعتقاد اینها نسبت به مرحوم والد به این کیفیت بود که ما ایشان را در بیان مسائل صادق می‌دانیم اگر ایشان به ما بگویند من مصلحت تو را در این می‌بینم که الان از این آپارتمان، از این ساختمان خود را پائین بیاندازید و به هلاکت برسانید من انجام می‌دهم و انجام هم می‌دادند. نه اینکه دروغ بگویند. یعنی نسبت به ایشان از نقطه‌ی نظر فکری و از نقطه‌ی نظر عقلی آنقدر ایمان داشتند که می‌دانستند در قبال این عملی که انجام می‌دهند روز قیامت حجت دارند؛ و یک همچنین شخصی اشراف بر این مسأله دارد اما همین‌ها نسبت به آنچه را که عقل آنها نسبت به روابط اجتماعی و نسبت به مسائل اجتماعی با ایشان در تضاد بود عمل نمی‌کردند! خیلی عجیب است. ببینید، مراتب ایمان را توجه کنید؛ شخص برای از بین بردن خودش هم حاضر است‌ها. دیگر بالاتر از این شما چیزی سراغ ندارید؟ انسان خودش را از بین ببرد. شخص در اجرای منویات و اهداف یک بزرگ حاضر است تا این

مقدار هم جلو بیاید اما نسبت به آنچه که در تضاد با مسائل اجتماعی اوست نتواند خودش را تطبیق بدهد! این چیست؟ همین جا شما از چهره‌ها پیداست که به این تضاد و تناقض نفسی پی می‌برید. این شخص در ایمان خودش کامل نیست، این ناقص است. اگر شما به این مقدار نسبت به قضیه معتقد باشید خوب باید تتمه‌ی این را هم معتقد باشید. این که نمی‌شود.

و از جمله‌ی این افراد آنهایی بودند از علما و بزرگان که اینها با مرحوم آقا بودند اما در مسائل اجتماعی، دیگر ایشان را کنار گذاشتند. که خدمتتان عرض کردم. و وقتی از ایشان استادشان سوال کردند که چرا شما به آنها نگفتید آنچه را که خیر و صلاح آنها هست؟ و چرا آنها نسبت به شما این اطاعت را نداشتند؟ ایشان در پاسخ گفتند: اگر می‌گفتم می‌ترسیدم که عمل نکنند لذا ما از اوّل این مسأله را بستیم.

بینید خود آنها معترف بودند بر این که آنچه را که بدست آوردند از ایشان است، خودشان معترف

بودند بر اینکه تنها کسی را که دیدند ایشان است. خودشان معترف بودند بر این که این تغییر و تحولات از ناحیه‌ی ایشان است. اما آن میزان از ایمان و آن مقدار از تفکر صحیح نسبت به این ولی خدا در آن مرتبه‌ای نیست که تمام وجود آنها را در بر بگیرد، تمام حرکات آنها را در بر بگیرد و تمام افکار آنها را اشغال کند، مقداری را باقی می‌گذارد یا بیش از مقداری را باقی می‌گذارد؛ یا به عبارت دیگر مقداری را اشغال می‌کند و بقیه را باقی می‌گذارد هان؟

اینجاست که وقتی من به ایشان می‌گفتم: اینها تا چه مقدار با شما هستند؟ ایشان می‌فرمودند: اینها یک دهمشان را به ما دادند، نه دهم را برای خودشان نگه داشتند. این یک دهم دادن ببینید چه تغییراتی بوجود آورده؟ چه آثاری در شخص ایجاد می‌کند و ببینید آن نه دهم چه می‌کند؟ مرحوم آقا که شد علامه طهرانی با این خصوصیات پس برای چه شد؟ دیگر همه می‌دانید ده دهم را داده بود نه یک دهم نه دو دهم نه سه دهم همه ده دهم را تسلیم کرده بود. اینجاست، اینجاست که افراد به مقتضای ایمانشان «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» به مقتضای ایمانشان خدا

آنها را هدایت می کند. یک دهم دادی یک دهم به تو می دهیم نه دهم دیگر خبری نیست، خبری نیست. دو دهم به اندازه ی دو دهم ... سه دهم ... همینطور تا اینکه تمام دایره ی قلب و دایره ی نفس در اختیار باشد. چه کسی اینطور است؟ آن کسی که به فرمایش امام صادق بیاید تمام اشتغال خودش را در اوامر و نواهی الهی قرار بدهد، نه یک مقداریش را. ما با شما هستیم تا مسائل سیاسی از آن به بعد به اختیار خودمان!! خب اینکه همه اش نیست. لذا ما به ایشان پیشنهاد می کنیم ای کاش شما روایت امام صادق را می خواندید روزی دو بار مطالعه می کردید تا در همه ی امور پیرو باشید تا در همه ی امور به دنبال باشید. هم شما رفتید هم آقا رفت. حالا آنجا فهمیدی چه کلاهی سرت رفته؟ حالا هر دو رفتید دیگر. الان هیچ کدام از اینها در میان ما نیستند. الان هیچ کدام ...، ما به این مسائل و شایعات و تبلیغات و اینها نباید نگاه کنیم ها! آن طرف چه خبر است؟ آن طرف چه می گذرد که از آن خبر نداریم؟ بله اینجا سر و صدا خیلی زیاد است، اینجا داد و بی داد خیلی

زیاد است و اینها باید برای ما زنگ خطر و ندای عبرت باشد. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شخصی و خانوادگی ما دخالت نکنید آنجا به بعد نه دیگر، ما نیستیم. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شغلی ما دخالت نکنید از آنجا به بعد دیگر نیستیم. ما با شما هستیم ... پس چه شد؟ اینجا را زدیم اینجا را زدیم، اینجا را زدیم و هر کسی به هر مقداری که نفس او توان دارد آن مقدار پا به عرصه وجود می‌گذارد، به آن مقدار که توان ندارد عقب می‌کشد. یکی می‌آید جلو ... در زمان پیغمبر هم بودند بارها هم عرض کردم، در همین جریان سید الشهداء، در همین جریان، بعضی‌ها آمدند با حضرت تا مکه، بعضی‌ها آمدند تا کربلا، بعضی‌ها آمدند تا نیمه راه، بعضی‌ها اصلاً ... اسمش را فراموش کردم که آمد به سید الشهداء گفت: من با تو شمشیر می‌زنم تا وقتی که احساس کنم دیگر مسأله تمام است، وقتی که احساس کردم می‌روم. امام گفت: خودت می‌دانی! و این شخص، این بخت برگشته، آمد در روز عاشورا هم بود و جنگ هم کرد اتفاقاً، ولی وقتی که دید نه دیگر، خب همه یکی یکی شهید شدند و

کشته، حضرت تنها ماند گفت: خدا حافظ شما، ما به
عهدمان وفا کردیم. حضرت فرمودند: به سلامت.
گذاشت رفت، گذاشت رفت!

همه جور بودند و همه جور هستند. تعجب
می کنید، ولی نه. یعنی این مقدار را می گه خب لعل
اینکه این در همان جنگ کشته بشود بالاخره فکر این
را هم می کند دیگر، یعنی مسأله کمی نیست حلوا که
خیر نمی کنند تیر است و شمشیر است و سنگ است
و نیزه اینطور.... این که می گوید من می آیم و جنگ
می کنم شاید هم... ولی همین که می گوید اگر بینم
نمی توانم می روم! امام حسین هم نگاهش می دارد به
عزرائیل می گوید به این کاری نداشته باش. تمام
نیزههایی که می آید تمام تیرهایی که می آید امام
حسین همه را نگه می دارد به این کار نداشته باشید.
این باید برود این نباید کشته بشود. چرا نباید این
کشته بشود؟ چون کربلا فقط باید تک بماند. کربلا
فقط همه اش باید الگو بشود و همه اش بشود تابلو.
یک ذره اگر در کربلا نقطه ضعفی وجود داشته باشد
دیگر آن کربلا نیست. برای این امام حسین نگه

می‌دارد. نه! این شخص را هر چه می‌خواهد بزند
بزند، بزند...

در تواریخ و افسانه‌ها و اسطوره‌ها نقل می‌کنند
می‌گویند برای اسفندیار یک دانه چکار کرده بود آن
تورانیان و اینها خلاصه یک دانه زره درست کرده
بودند که هیچ چیز به آن کارگر نمی‌شد و هر چه
می‌خورد تیر و نیزه و فلان و این حرفها. خب ممکن
است حالا آنطوری باشد، ممکن هم هست نه! همان
علل و عوامل غیبی و بیابند و چکار کنند؟ و نگه
دارند. مگر ما معتقد نیستیم هیچ برگگی از درخت
بی‌اجازه نمی‌افتد؟ این باید بیاید چون در نیتش این
است که با امام حسین نیست. حضرت می‌گوید
بسیار خب ما نگاهات می‌داریم. یک‌خال نمی‌گذاریم
به تنت بیفتد. اگر سی هزار جمعیت تو را احاطه کند
و از هر طرف ده تا موشک به طرفت بیاید همه را ما
منحرف می‌کنیم، یک سوزن، یک تیر نمی‌گذاریم به
تو بخورد. یک مو از سرت کم نمی‌شود. بعد هم که
تمام شد بفرماید بروید. اینها هم یک عده هستند.

اینجا دیگر ما خودمان باید تصمیم بگیریم تا
چقدر هستیم و تا چقدر جلو می‌آییم. راه باز است.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید راه ما بسته است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید من آدم قبول نشدم. هیچ کس نمی‌تواند بگوید. می‌گذارند روز قیامت پرونده را جلوی انسان، آدم سرش را می‌اندازد پایین، دقیق...، آن روز که رفتی پیش فلان آقا، یادت می‌آید چه از ذهنت خطور کرد؟ بفرمایید اینجا نوشته شده، بخاطر همان خطور از این مسأله محروم شدی. آن روز که آمدی داشتی می‌آمدی یادت می‌آید چه بر ذهنت گذشت؟ شما خیال می‌کنید رفقا، همین مسائل همینطور گتره می‌گذرد؟ قضایایی که برای ما پیش می‌آید مسائلی که برای ما پیش می‌آید، در امور زندگی، در امور کاری، در حال خودمان، در حال، در نفس ما دارد، مسائل همینطور است؟ با تمام افکار ما و تخیلات ما و تصوّرات ما، اموری که بر ما جاری می‌شود انطباق مستقیم و یک تناسب مستقیم دارد. یک دیالوگ مستقیم بین این مسأله و بین آن وجود دارد امکان ندارد ما بتوانیم به اندازه سر سوزنی از این مسأله تخطی کنیم. آنچنان دقیق است، آنچنان دقیق است یکی از رفقا نقل می‌کرد یکی از رفقا، در

یک جریانی مرحوم آقا یک چند نفر از رفقا را خواسته بودند برای اینکه یک مسئولیتی به آنها بسپارند یک کاری به آنها بدهند اینکه داشت می آمد در منزل آقا، برای من گفتم، همین که داشت می آمد از ذهنش خطور کرد، از ذهنش خطور کرد که اگر این قضیه به فردا موکول می شد بهتر بود چون من مثلاً فرض بکنید که فلان کار را دارم ولی در عین حال خوب چون آقا احضار کردند دیگر استاد است دیگر، نمی شود که آدم زمین بگذارد و ... می گفتم: همین که آمدیم در آنجا خوب آن هم که ... سر هر کس را که کلاه بگذاریم اینجا دیگر نمی شود کلاه سر کسی بره. همین که آمدیم وقتی همه مطالب را مطرح کردند یک دفعه به این آقا که رسید اصلاً تمام شد دیگر نیاز به این آقا نبود. ایشان [مرحوم آقا] گفتند که: خوب آقا دیگر این مسأله تمام شد و خیلی شما لطف کردید و فلان کردید ... انشاء الله برای وضع دیگری شما را ما چیز می کنیم مسأله تمام شد یعنی آن مسئولیتی که قرار بود سپرده بشود دیگر جای خالی نماند که به ایشان مسئولیتی قرار بگیرد! بعد هم چکار می کنند؟ اینطور نمی گویند که خیال

نکن ما در راه فهمیدیم ... شروع می‌کند خندیدن،
خب انشالله موفق باشید. انشالله نمی‌دانم مرضی
مرام باشید، خداوند شما را تایید کند. مأجور باشید
که در دلش هم چیزی نماند. اما نمی‌داند که از کجا
خورده. اینها را هم اینها بلدند! خیلی خوب بلدند
کارشان را خیلی دقیق انجام می‌دهند و بطوری که
تمام کامپیوترهای دنیا همه مات می‌مانند در این که
چطور برنامه‌ریزی می‌شود. قشنگ این برنامه
ریزی‌ها می‌شود و هیچکس در این برنامه دست
ندارد. دست من و امثال من و اینها اصلاً نیست.
خودش می‌آید و انجام می‌گیرد و میرود و همه
حلقه‌هایی هستیم که در این برنامه‌ریزی‌ها این
حلقه‌ها وجود دارد و اینها جابه‌جا می‌شود. یک فکر
در ذهنش آمد همان نگاهش داشت، همان نگاهش
داشت. و از این قبیل الی ماشاءالله مطالب از
بزرگان نقل شده و کارهایی که انجام شده. در
ارتباطاتی که انجام می‌شود، در ازدواجهایی که انجام
می‌شود، در شغل‌هایی که انجام می‌شود. تمام اینها بر
اساس فرمول دقیق ریاضی و تناسب دقیقی است که

بین ما و نفس ما و آن پدیده‌هایی که در خارج و خارج از وجود ما انجام می‌شود در ارتباط است. خیلی دقیق! تا بیاید اعتراض بکند پرونده را می‌گذارد جلویش، بفرمائید شما این کار را کردی. مگر کسی می‌تواند دیگر حرف بزند؟ مگر کسی می‌تواند دیگر اعتراض کند؟ خب اینها مال چیست؟ اینها مال همین است.

مرحوم آقا می‌فرمودند: از نقطه‌ی نظر طولی باید با اختیار و با اکتساب باشد بدون اختیار و بدون اراده، این رشد طولی انجام نخواهد گرفت. بله ابتلائات و امراض و گرفتاریها باعث تصفیه نفس می‌شود، باعث تذکیر می‌شود، باعث رفع کدورت و رفع زنگار می‌شود، اینها همه هست و در روایات هم هست و آثارش را هم انسان می‌بیند، مشخص است. اما از نقطه نظر طولی عمل می‌خواهد. عمل با اختیار. تا بلند نشوی و نماز نخوانی این رشد پیدا نمی‌شود. تا این عمل را انجام ندهی این رشد پیدا نمی‌شود و این عمل هم باید بر اساس تفکر صحیح باشد. بر اساس ایمان باید انجام بشود. تا این گذشت محقق نشود رشد برای ما پیدا نمی‌شود باید این گذشت

باشد، تا این ارتباط الهی در ما و در ارتباطات ما حاکم نباشد ما دور خود می چرخیم. ما همینطور دور خود می چرخیم. اینها مسائلی است که برای خود آنها هم اتفاق افتاده است ها!. در کتاب انوار ملکوت مشاهده کنید نمی دانم در جلد دوم است یا اول است راجع به آن قضایای مسجد که ایشان صحبت می کنند این مسائلی را که ایشان در آنجا بیان کردند در ارتباط با خودشان و خانواده و در ارتباط با خودشان و افرادی که در مسجد هستند، اینها تمام، مسائل ماست که بیان می کنند. همه اینها جریاناتی است که بر ما می گذرد.

اینجا را رفقا مطالعه کنند و دقیقاً این مسائل را در نظر بگیرند و بنا بگذارند بر اینکه امور خود را و کارهای خود را و ارتباطات خود را بر این اساس قرار بدهند. و رفتند و بررسی کردند و انجام دادند و نتیجه اش را هم گرفتند. آنهایی که رفتند انجام دادند، واقعیت دارد راهی است که رفته شده آنگاه برای مردم حالا بیان می شود. از پیش خود اینها نیامدند بگویند و همینطور یک چیزی بخوانند آن طرف

بروند بالای منبر برای مردم. راهی است که خودشان رفتند و آثارش را دیدند و به آن رسیدند و مشاهده کردند آنگاه حالا بیان می‌کند: بفرمائید این است که ما رفتیم و به آن رسیدیم شما هم بفرمائید بروید برسید شما هم همین راه را انتخاب کنید، جور دیگری می‌خواهید انتخاب کنید آن هم بفرمائید پس بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: آنچه که بر سر ما می‌آید بواسطه‌ی خودمان هست. در یک آیه دارد:

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ يُونُسَ، ۲۳

در دریا هستند آن حالت اضطرابی که برای آنها در دریا بواسطه‌ی امواج ایجاد می‌شود تعلق آنها را به علل و عوامل مادی و فیزیکی کم می‌کند قطع می‌کند. دیگر تمام شد قضیه، دیگر مشخص است وضعیت چیست. دیگر فقط یک تعلق می‌ماند. به عوامل متافیزیکی قرار می‌گیرد. یعنی آن تعلقات مادی همه قطع می‌شود. تعلقات معنوی که به واسطه‌ی قلب و بواسطه‌ی نفس، آن تعلقات وجود دارد بروز و ظهور می‌کند، می‌بیند دیگر مسائل و علل و اسباب مادی کنار رفته و آنچه را که حق می‌پنداشته

بطلانش مشخص شده است. یک موج می آید بیست متر چه کار می خواهید بکنید؟ تمام شد، می توانید دریا را ساکت کنید؟ بله! یک وقت یک کسی می تواند دریا را ساکت کند بکند. می گویند فلان بزرگی داشت در دریا حرکت می کرد امواج آمد داشت کشتی غرق می شد همه دست به دامن این شدند آمد کنار دریا ایستاد گفت آرام باش. دریا آرام شد آرام شد. گفتند که چه شده آقا؟ گفت: یک عمری آن گفت من حرف گوش دادم الان هم من یک دفعه گفتم آن گوش داد.

خب اینها مسائلی است که خب انسان می رسد و آن مطالبی است که خب علی کل حال بالاخره یک همچنین مطالبی هست اما خب وقتی که افراد عادی، مردم، آنهایی که نسبت به آن مسائل چشمشان باز نشده، قلبشان متصل نشده، علل و عوامل را فقط در مادیات می بینند و در ارتباطات فیزیکی می خواهند این حقائق را مشاهده کنند یک مرتبه می بینند تمام شد دیگر. یعنی همین ارتباطات فیزیکی برای آنها آمد و مسأله را واقعیت جلوه داد مگر همینها

نیست؟ بالاخره امواج هم، اینها هم ناشی از یک سری علل و معلولات است. بسیار خب حالا این را چه کارش کنیم؟ با خود علل و عوامل مادی دیگر چطور بجنگیم؟ خود این دیگر پیش آورده اینجاست که قلب خواهی و نخواهی متوجه ماوراء ماده می شود، دست خودش هم نیست مُلجِد هم باشد همین است. خب ما این کشتی را آرام می کنیم و این می آید دریا را آرام می کند می آید تا کنار ساحل همینکه پای اینها به خشکی می رسد برمی گردند دوباره سر جای اولشان **يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ** بدون حقّ اینها شروع به بغی و ستم می کنند و به اعمالشان ادامه می دهند بعد خدا می فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغِيكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** خودتان می دانید هیچ ارتباطی با ما ندارد اصلاً مسأله به ما مربوط نیست و تصوّر نکنید بر اینکه حالا شما بیائید عمل خلاف انجام بدهید ما آنجا جایگاهمان برای اینکه شما را نگهداری کنیم کم می آید نه! یک جهنم درست کردیم هر چه در آن بریزی دریای آرام است، اقیانوس آرام است. هر چه در آن بریزی طوری نمی شود.

شما تمام جمعیت زمین را بریزید در دریا تکان نمی خورد هیچ طوریش نمی شود. فقط یک میلی، دو میلی آب آن بالا می آید و آلا هیچی دیگر، تفاوت نمی کند؛ **وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْأَعْرَافِ، ۱۷۹ یَوْمَ**

نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ق، ۳۰

خدا می گوید خیالتان جمع باشد از جهنم و آن جایگاه گرمی که درست کردیم خوب گرم و نرم و اینها ... هیچ نگران نباشید آنقدر این وسعت دارد ...

یک روز به جهنم می گوئیم **هَلِ امْتَلَأْتِ** پر شدی یا نه؟

می گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**؟ بابا تازه هنوز چیزی نفهمیدم

هنوز چیزی ... یک گوشه من را یک چند نفر ریختی

می گوئی **هَلِ امْتَلَأْتِ**؟ نه بابا هنوز خیلی ما جا داریم!

لذا از جهنم ناراحت نباشید رفقا، جا آنجا به وفور و

به فراوانی وجود دارد اگر می خواهیم نگران باشیم

نگرانی آن طرف قضیه باشیم چرا؟ چون بدون عمل

این مسأله انجام نمی شود **إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ**

ستمی که می کنید این ستم بر خودتان است **عَلَى**

أَنْفُسِكُمْ.

خب این مسأله تا این مقدار روشن شد که خدای

متعال نفس انسان و این وجود را به نحوی خلق کرده است که استعداد برای کمال و استعداد برای ضلال در وجود او قرار داده است. این مسأله به این کیفیت است. بعد در اینجا این اوامر و این نواهی موجب به فعلیت رسیدن آن استعدادات و به فعلیت رسیدن این استعدادات خواهد شد و مسائلی که مربوط به اوامر و نواهی پروردگار هست اینها یک مسائل تعبدی نیست. اینها را هم عرض کردیم که صرفاً انسان مجبور باشد یک زوری را تحمل کند یک فشاری را تحمل کند و خود را مقید ببیند که اگر این عمل را انجام نداده است نتیجه او این خواهد شد خب این معنی ندارد. چرا باید زور باشد؟ چرا باید فشار باشد؟ چرا کسی باید به انسان زور بگوید؟ چرا کسی باید به انسان تحکم کند؟ از اینجا بیرون می آید. اما اگر ما این دیدگاه خود را تصحیح کردیم و مسائل اطاعت اوامر پروردگار را چه در زمینه عبادی و چه در زمینه غیر عبادی، صرفاً دستوراتی است که برای خود بقاء ما این دستورات را خداوند قرار داده. در آن جلسه خدمت رفقا گفتم که ما که در این دنیا آمدیم اگر به این دید ما نگاه کنیم با این

خصوصیاتی که داریم و با این استعداد و آمادگی که داریم و با این نتایجی که می‌بینیم و با این اهدافی که در جلو داریم و با آن حقایقی که مشاهده می‌کنیم، اگر قرار بود خدای متعال شریعت و دینی برای ما نمی‌آورد! آنوقت ما در روز قیامت به خدا اعتراض نمی‌کردیم؟ اعتراض نمی‌کردیم؟ کارخانه‌ای یک دستگاهی بیرون می‌دهد کیفیت عملش را در روی کاغذ نمی‌نویسد خب انسان چه کار می‌کند؟ خب می‌سوزاند. اگر فلان کارخانه بگوید که باید فرض کنید من باب مثال برای روشن کردن، این کلید را زد، شما اشتباه بزنید خب دستگاه می‌سوزد. از برق ضعیف باید استفاده کنید، انسان همان برق قوی را متصل کند خب دستگاه می‌سوزد. راجع به کیفیت و راه‌اندازی او اگر دستورالعمل ندهد چه مفاسدی بار می‌آید؟ اگر انسان در روز قیامت یک وقتی خدا انسان را جور دیگری خلق می‌کند مانند حیوانات و مانند سائر... خب آن یک حساب و کتاب جدائی دارد نه همین ما همین ما انسان که دارای این افکار و این قوه‌ی عاقله و این خصوصیات و این استعداد

برای رسیدن به کمال این مطالبی را که داریم حالا یا از او مطلع هستیم یا نیستیم بالاخره روز قیامت که مطلع می شویم متوجه می شویم چه مسائلی بوده و ما خبر نداشتیم متوجه می شویم چه عوالمی بوده و ما غافل بودیم اگر در روز ...، خدا در اینجا ما را بدون شریعت و بدون دین و بدون راهنما همینطور رها کند. بگوید خودتان می دانید. دیگر بهتر از این نمی شود. نه زوری بالای سر ما هست، نه فشاری، نه تضییقی، هر کسی هر کاری که دلش می خواهد بکند، همین قدر به همدیگر تعدی نکنید. هر کاری دلتان می خواهد؛ نماز می خواهید بخوانید، نخوانید، روزه می خواهید بگیرید یا نگیرید، اصلاً من هیچ حکمی را نمی آورم. هیچ مسأله‌ای را من مطرح نمی کنم، هیچ کاری نمی کنم. هیچ، هیچ، هیچ. در روز قیامت که افکار ما دگرگون می شود و چشم ما باز می شود و ما مطالبی را می بینیم و احساس حسرت و غبن می کنیم آیا جا دارد به خدا اعتراض کنیم یا نه؟ جا دارد دیگر. این یک چیز روشن است. خدا می گوید بابا آنجا نمی خواهد اعتراض کنی، بفرما این هم دین. این کجایش دیگر زور است؟

کجای این قضیه دیگر تحمیل است؟ تو می خواهی به کمال بررسی این هم این دستورات. تو می خواهی به آن فعلیت بررسی این هم آن راهی که برای تو قرار دادیم. منتهی درست باید رفت، آنچنان که هست باید رفت، نه آنچه را که هر جا مطرح می شود! این مهم است.

پس مسائل، اوامر و نواهی ...، این اوامر و نواهی نیست که از روی فشار باشد بلکه از روی آن مبنای منطقی و صحیحی است که به مقتضای خلقت انسان آن مبانی مطرح شده. فلذا مطلبی که از این مرتبه به مرتبه‌ی دیگر می خواهیم منتقل بشویم این است که انجام هر دستور از دستورات اسلام و کفّ نفس و پرهیز از هر نهی از مناهی اسلام یک تأثیر خاص در یک بُعد از وجودی انسان دارد. یعنی اگر شخصی بخواهد مراتب کمالی خود را طی کند و آنها را به فعلیت برساند باید این دستورات را کاملاً اطاعت کند. نه اینکه بعضی از آن را انجام بدهد و بعضی از آن را انجام ندهد! به همان مقداری که انجام ندهد از آن مراتب فعلیت او کم می آید و این مسأله نیاز به

یک بحث دیگری دارد.

که تصور می‌کنم رفقا به اندازه کافی خسته شده‌اند البتّه خود من هم خسته شدم. انشاءاللّه برای جلسه‌ی بعد راجع به این مسأله می‌پردازیم که چطور احکام و نواهی اسلام ارتباط مستقیم با شاکله‌ی وجودی ما دارد. نه اینکه یک مسائل من‌درآری و طبق نظر معتضله یا اشاعره که قائل به این هستند که: خدای متعال مصلحتش بر این تعلق گرفته، که این نحوه اوامر را بر مردم القاء کند، این نحوه تشریح را القاء کند، می‌توانست جور دیگری بگوید، می‌توانست یک نحوه‌ی دیگر بگوید، می‌توانست سهل‌تر بگیرد، می‌توانست مطالب را عوض بکند، چون خدا گفته خب ما هم مجبوریم بر اینکه اطاعت کنیم، امّا یک ارتباط منطقی بین عمل انسان و بین خصوصیات نفس انسان و کمال انسان وجود ندارد! خدا گفته این کار را بکن، می‌کنیم. خدا گفته نماز صبح دو رکعت است، می‌گوییم دو رکعت است. خدا گفته نماز چهاررکعت است، چهار رکعت است. حجّ را اینطور انجام بده انجام می‌دهیم.

انشاءاللّه در جلسه‌ی بعد بعضی از مسائلی را که

از بزرگان رسیده و به اسرار این عبادات مربوط می‌شود خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

انشاءالله خداوند متعال همه‌ی ما را مشمول عنایت خودش قرار بدهد. آن فهم صحیح و ادراک صحیح و ایمان واقعی به صحّت طریق، این خیلی مهم است، ایمان داشتن به صحّت طریق و آن تفکر صد در صدی که می‌تواند بالاترین مرتبه‌ی از نصیب را قسمت انسان کند خداوند متعال به ما عنایت کند و ما را مشمول عنایات مقام ولایت در دنیا و آخرت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد